

اجتهاد: بررسی مقایسه‌ای دیدگاه ابن عثیمین و سید علی نقی حیدری

مهدی بابائی^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲]

چکیده

«اجتهاد» راه و روشی در علم اصول است که برای استنباط در احکام و فروع دین به کار می‌رود. اجتهاد در لغت به معنای سعی و کوشش و در اصطلاح، استنباط حکم فرعی از ادله شرعی و عقلی است. استنباط و مستنبط هر کدام دارای شرایط و وظایفی است. مجتهد با به‌کارگیری قوه و قدرت استنباط، حکم موضوعی را از مدارک آن به دست می‌آورد. بنابراین احکام واضح و روشن مثل وجوب نماز و روزه در دایره اجتهاد قرار نمی‌گیرد، بلکه باید پذیرفته شود. همچنین بررسی تحلیلی و مقایسه مسئله اجتهاد با تمام شرایط و ویژگی‌هایش از جمله موضوعاتی است که میان وهابیت اطلاعات دسته‌بندی شده‌ای درباره‌اش وجود ندارد؛ بنابراین برخی محققان معتقدند علمای وهابی اعتقادی به اجتهاد ندارند. اما به اعتقاد ما، علمای سلفی و وهابی هم دارای مبانی (هرچند جسته و گریخته) اجتهادی هستند. در این نوشتار افزون بر تعریف لغوی و اصطلاحی «اجتهاد» و بیان سیره کلی علمای شاخص وهابیت در بحث اجتهاد، کوشیده شده است از باب نمونه مباحث اجتهاد ابن عثیمین از علمای وهابیت با مباحث اجتهاد سید علی نقی حیدری از علمای امامیه، بررسی و مقایسه شود.

کلیدواژه‌ها: اجتهاد، اصول الاستنباط، الأصول من علم الأصول، ابن عثیمین، سید علی نقی حیدری.

مقدمه

مسئله اجتهاد در طول تاریخ اسلامی همواره از موضوعات محل بحث میان علمای مذاهب اسلامی بوده است؛ به همین دلیل دیدگاه‌های متفاوتی درباره آن از علمای فریقین تشیع و اهل سنت بیان شده است. این دیدگاه‌های سلفیه و وهابیت کمتر در معرض بررسی و تدقیق قرار گرفته است. رجوع به کتب وهابیت مشخص می‌کند علمای شاخص وهابیت و سلفیه درباره اجتهاد، منابع استنباطی فروع و نیز مسائل و اصولی از قبیل استصحاب، استحسان، قیاس و... مکتوبات و نگارش‌های مفصلی داشته‌اند؛ اما این مکتوبات و نگارش‌ها در زمینه دیدگاه‌هایشان درباره اجتهاد را نه همین علما به گونه منسجم و دسته‌بندی ارائه کرده‌اند نه دیگران؛ بنابراین چنین به نظر می‌رسد که علمای وهابیت دیدگاه‌هایی درباره اجتهاد ندارند.

با نگاه دقیق و واقع‌بینانه به حقیقت مسئله و بررسی دقیق و مفصل درمی‌یابیم سلفیه در طول تاریخ به اجتهاد قائل بوده‌اند و اجتهاد هم می‌کنند؛ اما با روش اصولی مطرح درباره اجتهاد، اجتهاد وهابیت در زمره نازل‌ترین نوع از اجتهاد قرار دارد و روش اجتهادی دیگر مذاهب اسلامی از این بُعد بر آنان برتری دارد. معمولاً در مناظرات با علمای وهابیت، آنها مدعی‌اند: «ما در این مسئله اجتهاد کرده‌ایم و این اجتهاد هم معتبر است». با توجه به این ادعا، اگر در این‌گونه مسائل و مناظرات علمی، از طرفی اطلاع و اشراف بر مبانی اجتهادی وهابیت داشته باشیم و از طرف دیگر درباره صحت و سقم یا استحکام و ضعف مبانی اجتهادی‌شان آگاه باشیم، به یقین ما و طرف دیگر مناظره‌کننده را در مباحث و مناظرات این چنینی برای رسیدن به اتفاق نظر و نتیجه مطلوب مساعدت ویژه می‌کند.

با توجه به مطالب مذکور اذعان به این مسئله حائز اهمیت است که علمای تراز اول اسلامی بیشتر ضوابط، قواعد، منابع اجتهاد و محدوده آن را به تفصیل بیان کرده‌اند؛ اما مراجعه به کتب اجتهادی و اصولی وهابیت و سلفیه مشخص می‌کند آنها در تبیین مسئله اجتهاد

اهتمام جدی نداشته‌اند و فقط به بیان چند قاعده جزئی و نکاتی در این باب بسنده کرده‌اند؛ برای مثال ابو عبدالله محمد بن صالح بن محمد العثیمین تمیمی نجدی معروف به ابن عثیمین، از علمای بنام و شاخص وهابیت، در کتاب الأصول من علم الأصول بسیار مختصر و موجز همه مسائل اصولی را مطرح می‌کند و بخش بسیار کم و کوتاهی را به مسئله اجتهاد اختصاص می‌دهد.

در این نوشتار، با وجود پراکندگی و نامنسجم بودن دیدگاه‌های سلفیه در تبیین مسائل مربوط به اجتهاد و توابع آن، درصددیم از میان آرا و دیدگاه‌ها و از لابلاي بحث‌های به اصطلاح اصولی‌شان، در بحث «آسان بودن اجتهاد و همچنین جزئی و نازل بودن آن از دیدگاه سلفیه» از باب نمونه بین دیدگاه‌های ابن عثیمین از سلفیه و سید علی نقی حیدری از امامیه، بررسی مقایسه‌ای انجام دهیم. همچنین نگاهی به دیدگاه سایر علمای وهابیت در باب اجتهاد و شرایط و لوازم آن خواهیم داشت.

تعریف «اجتهاد»

«اجتهاد» در لغت عبارت است از کوشش کردن و به کارگرفتن تمام توان خود در به دست آوردن چیزی یا امر مشکلی یا رأی صواب را جستن. در این تعریف لغوی می‌توان نظر هر دو عالم (ابن عثیمین و حیدری) را یکی دانست.

«اجتهاد» در اصطلاح معانی مختلفی دارد. حیدری «اجتهاد» را در اصطلاح چنین تعریف کرده است: «هو معرفة استنباط الاحكام الشرعية من أدلتها التفصیلیة: اجتهاد، علم به استنباط احکام شرعی از ادله تفصیلی آن است» (حیدری، [بی تا]: ص ۳۱۵). ابن عثیمین نیز همین دیدگاه را دارد. وی می‌گوید: «بذل الجهد لإدراک حکم شرعی» (ابن صالح العثیمین، ۲۰۰۱: ص ۶۶). در واقع می‌توان گفت در تعریف اصطلاحی «اجتهاد» هر دو عالم سلفی و امامی اتفاق نظر دارند.

برخلاف ابن عثیمین و نظر سیدعلی نقی حیدری، تعریف اصطلاحی محمد بن عبدالوهاب از «اجتهاد» چنین است: «رد الامر الی الله و الی رسوله: اجتهاد، ارجاع دادن امور و موضوعات به خدا و رسول اوست» (محمد نصیر، ۱۴۰۳: ص ۷۲). با این تعریف مشخص می شود وی معتقد است احکام شرعی در قرآن یا سنت آمده است؛ اما وظیفه مجتهد قط این است که بکوشد آن حکم شرعی را از نصوص پیدا کند. در نتیجه از دیدگاه «رد الامر الی الله و الی رسوله»، وی به این سمت و سو روی آورده و گاه برای بیان حکم شرعی، حتی به احادیث ضعیف و مجعول نیز استناد کرده است (محمد نصیر، ۱۴۰۳: ص ۷۲). در این نوع تعریف از «اجتهاد» در دیدگاه محمد بن عبدالوهاب، عملاً تلاش چندانی برای به دست آوردن حکم شرعی نشده است، بلکه تلاشی برای به دست آوردن امر صواب یا امر مشکل هم واقع نشده است. از نظریه محمد بن عبدالوهاب می توان چنین نتیجه گرفت با این نوع تعریف وی از اجتهاد، روش وهابیت و سلفیه معاصر عموماً با اجتهاد اصطلاحی همخوانی ندارد.

ابن قیم نیز در جایگاه یکی دیگر از علمای شاخص و سردمدار وهابیت، مسئله اجتهاد را منحصر در فقدان نص می داند و می نویسد: «أن الإجتهد إنما یعمل به عند عدم النص فإذا تبین النص فلا إجتهد: اجتهاد فقط زمانی به کار می رود که نص نباشد؛ پس اگر نص و متن واضح باشد، اجتهاد وجود ندارد» (جوزی، [بی تا]: ج ۱، ص ۱۴۱).

شیوه اجتهادی و مبانی سلفیه و وهابیت

سلفیه و وهابیت از جمله فرقه هایی هستند که مسئله اجتهاد و ملزوماتش را سهل و آسان می دانند و تمامی علوم می که از نظر علمای سایر مذاهب جزء مقدمات اجتهاد به شمار می آید، لازم نمی دانند؛ به طوری که از احمد بن حنبل در جایگاه امام این گروه، در این باره نقل می کنند: «محمد بن عبدالله بن المنادی می گوید از مردی شنیدم که از احمد می پرسد:

اگر کسی صد هزار حدیث حفظ شود، آیا فقیه می‌شود؟ گفت: نه. پس دویست هزار حدیث حفظ کند؟ گفت: نه. گفت: پس سیصد هزار؟ او گفت: نه. گفت: چهارصد هزار؟ گفت: با دستش این طور تأیید کرد و دستش را [به معنای تأیید] حرکت داد» (جوزی، [بی‌تا]: ج ۱، ص ۳۶).^۱ پس کلام احمد بن حنبل نشان از این است که وی معتقد بود دست کم حفظ چهارصد هزار حدیث صحیح برای هر مجتهد ضروری است.

در سوی دیگر، بخشی از سلفیه معتقدند شرایط اجتهاد نزد ابن تیمیه سخت تر از علمای فعلی است. همچنین بین علمایی مثل ابن قیم جوزی، مبانی و شرایط به گونه دیگری است. او معتقد است مجتهد باید افزون بر آشنایی با وجوه قرآن، علم کامل به تمامی اسناد صحیح و سنن داشته باشد؛ بنابراین می‌نویسد: «ینبغی للرجل إذا حمل نفسه علی الفتیة أن یکون عالماً بوجوه القرآن عالماً بالأسانید الصحیحة، عالماً بالسنن: برای انسان (مجتهد) شایسته است که وقتی خود را به فتوادادن وامی‌دارد، به جهات قرآن و اسناد صحیح و سنن آگاهی داشته باشد» (جوزی، [بی‌تا]: ج ۱، ص ۳۶). بنابراین با کنار هم قراردادن نظر محمد بن عبدالوهاب که اجتهاد را «رد الأمر إلى الله ورسوله» می‌داند (جوزی، [بی‌تا]: ج ۴، ص ۴) و ابن تیمیه و سایر علمای شاخص وهابیت پی می‌بریم فتاوایشان، اغلب صرفاً متن حدیث و بدون اقامه ادله اجتهادی و توضیح و تشریح استنباطی است.

همچنین محمد بن عبدالوهاب سخت‌گیری در شروط اجتهاد را ناشی از هوای نفس می‌داند و می‌نویسد: «از سنت‌هایی که شیطان آن را جعل کرده، این است که قرآن و سنت را فقط مجتهد مطلق درک می‌کند و مجتهد کسی است که باید دارای صفات آنچنانی باشد. این صفات آن قدر پُرشمار است که چه بسا به طور کامل در ابوبکر و عمر هم پیدا نشود... شکر خدا این شبهه شیطانی که از ضروریات عامه شده، از جهات متعدد مردود و باطل است» (عاصمی نجدی، ۱۴۲۵: ج ۱، ص ۱۷۴). شیخ عبدالله، فرزند محمد بن عبدالوهاب نیز می‌نویسد: «نظر مختار این است که هرگاه معنای حدیثی برای صاحب

فهم مستقیم آشکار شد، عمل به آن واجب است». وی ابتدا صحیح بودن حدیث را بررسی می‌کند؛ اگر صحیح بود، معنای آن را بررسی می‌کند و اگر معنایش آشکار شد، آن حدیث حجت و معتبر است (جوزی، [بی تا]: ج ۴، ص ۲۵).

این‌گونه اظهار نظر و فتوا گویای آن است که از نظر آنها فقط توان فهم کتاب خدا و احادیث پیامبر (ص) برای استنباط حکم الهی کافی است. محمد کثیری نویسنده کتاب السلفية بين اهل السنة والامامية، در بیان شیوه اجتهادی احمد بن حنبل که شیوه سلفیه امروز نیز شبیه همان شیوه است، می‌نویسد: «شیوه بهره‌مندی احمد بن حنبل از شیوه اجتهادی سایر ائمه فقط از مراتب پایین اجتهادی شان بوده است؛ بنابراین با داشتن این مرتبه پایین از مراتب اصطلاحی اجتهاد نمی‌توان احمد بن حنبل را یکی از ائمه فقه دانست. شرایط و ویژگی‌های اجتهاد، در جایگاه خودش بحث شده است که مهم‌ترین این شرایط و ویژگی‌ها، ملکه قدسی است و انسان با آن ملکه قدسی قادر خواهد بود فروع را از اصول استخراج کند و فقط فتوادادن با نص صریحی که وارد شده است، پایین‌ترین مرتبه اجتهاد است؛ اما اجتهاد به معنای مطلق، به ذهن فعال نیاز دارد که بتواند فروع را از اصول استخراج کند؛ همچنین سایر شرایطی را دارد که ائمه فقه بیان کرده‌اند. مشهور این است که اجتهاد احمد، شبیه روش اخباری‌ها و محدثان است که به نص حدیث فتوا می‌دهند و هنگام فقدان نص توقف می‌کنند (کثیری، ۱۴۲۹: ص ۱۴۵).

می‌توان نتیجه گرفت بیشتر آرا و دیدگاه‌های سلفیه در باب اجتهاد برگرفته از آرا و دیدگاه‌های علمای مذهب حنبلی است. اگرچه وهابیت ادعای بازگشت به آرا و شیوه سلف صالح به معنای عام را دارند، در واقعیت و مصادیق، منظورشان بازگشت به آرا و دیدگاه‌های احمد بن حنبل، ابن تیمیه، ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب است نه افراد و علمای شاخص دیگر؛ به عبارت دیگر، آنان تقلید از مذاهب شافعی، حنفی و مالکی را باطل و مردود شمرده‌اند؛ اما در واقع خودشان گرفتار تقلید از افراد فوق شده‌اند. درحقیقت مذهب سلفی امروزه در

قالب و نسخه وهابیت، همان مذهب حنبلی است؛ با این تفاوت که آن را با نام بازگشت به آرا و دیدگاه‌های سلف صالح مطرح می‌کنند (کثیری، ۱۴۲۹: ص ۱۱)؛ برای مثال محمد بن عبدالوهاب در نامه‌ای خطاب به علما، بر پیروی از مذهب احمد بن حنبل تصریح دارد: «فنحن والله الحمد متبعون لامبتدعون، علی مذهب الإمام احمد بن حنبل: پس ما الحمد لله، پیرو مذهب امام احمد بن حنبل هستیم نه بدعت‌گذار» (عاصمی نجدی، ۱۴۲۵: ص ۷۵). همچنین ابن تیمیه در وصف احمد بن حنبل می‌نویسد: «فإنه الإمام الكامل والرئيس الفاضل الذي أبان الله به الحق وأوضح به المنهاج وقمع به بدع المبتدعين وزیغ الزائغین و شك الشاكین: پس همانا احمد بن حنبل امام کامل و رئیس فاضلی است که خداوند به وسیله وی حق را آشکار و راه‌ها را روشن کرد و بدعت بدعت‌گذاران، انحراف منحرفان و شك شك‌کنندگان را نیز به وسیله او از بین برد» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶: ج ۱۲، ص ۲۵۴).

همچنین یکی از سلفی‌های دیگر یعنی شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، بر تقلید این گروه از احمد بن حنبل تصریح می‌کند و درباره ارزش و جایگاه آرای ابن تیمیه و ابن قیم می‌نویسد: «ما در فروع تابع مذهب امام احمد بن حنبل هستیم و انکار نمی‌کنیم کسی را که مقلد یکی از چهار مذهب باشد. البته... مذاهبی مثل رافضیه، امامیه، زیدیه و... پذیرفتنی نیستند به دلیل عدم ضبط مذاهب‌شان،... ما استحقاق مرتبه اجتهاد مطلق را نداریم و هیچ‌کدام از ما هم ادعای اجتهاد مطلق ندارد. اگر در مسئله‌ای برای ما نص روشنی از کتاب یا سنت و آن هم غیرمنسوخ و غیرمخصص و غیرمعارض یا قوی‌تر از آن پیدا شود و یکی از ائمه اربعه قائل به آن باشد، به آن نص روشن عمل می‌کنیم و مذهب را کنار می‌گذاریم. امام ابن قیم و استادش ابن تیمیه، دو امام نزد ما اهل سنت اند و کتب‌شان از عزیزترین کتب است، اگرچه در هر مسئله‌ای ما مقلد ابن قیم و ابن تیمیه نیستیم و پیامبر (ص) تنها کسی است که قولش را در همه امور می‌پذیریم» (عاصمی نجدی، ۱۴۲۵: ج ۴، ص ۱۵).

نمونه دیگر در این باره کتاب دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب و أثره است که وزارت اوقاف عربستان منتشر کرده است. نویسنده در این کتاب مذهب محمد بن عبد الوهاب در اصول دین را همان مذهب حنبلی می داند و می نویسد: «علمای دعوت اعلام می دارند که عقیده و مذهب شان در مبانی دین، همان مذهب و عقیده اهل سنت و جماعت است و در فروع نیز بر عقیده احمد بن حنبل اند ... و عقیده حنبلی، که شیخ و پیروانش از آن پیروی می کنند، نه تنها شاگردان خود را به اجتهاد فرامی خواند، بلکه این اولین فرقه اسلامی است که به اجتهاد بازگشته است؛ به همین دلیل علمای کوشا و برجسته ای از آن بیرون آمدند و در رأس شان شیخ الاسلام ابن تیمیه بود»^۲ (سلمان، ۱۴۲۲: ص ۱۱۸).

در نتیجه این گونه اظهار نظرها و نوع نگاه به استنباط احکام و فتاوا، آن هم از بزرگان و علمای شاخص وهابیت، منجر شده است که از نظر فرقه سلفیه، صرف فهمیدن ظاهری قرآن و احادیث پیامبر (ص) برای استنباط و صدور رأی در احکام الهی کافی باشد و این را همان «اجتهاد» می دانند؛ همچنین عموماً آیات و روایات را بر رأی و نظر خود تطبیق می کنند که این همان تفسیر به رأی است. چه بسا همین عقیده و سطحی نگری و تفقه کافی نکردن در نوع اجتهاد سلفیه آثار دیگری هم داشته باشد که موجب شده است برخی از طالبان علوم دینی در سطوح پایین تر، مثل عبدالمالک ریگی و گروه جندالله و افرادی از این قبیل، با همین روش اجتهادی ساده و ضعیف، حکم تکفیر و اعدام برخی معتقدان به مذاهب دیگر را صادر کنند، حتی اغلب با اعمال خشونت آمیز بدون روش اجتهادی قوی و مصطلح، افرادی را به قتل برسانند.

الزامات مجتهد از دیدگاه ابن عثیمین

به نظر ابن عثیمین «بر مجتهد لازم است تمام سعی اش را در شناخت حق به کار گیرد؛ سپس به آنچه بر او ظاهر می شود، حکم کند؛ پس اگر در اجتهادش راه درست را رفته بود، برایش دو

اجر و ثواب است: اجر و ثوابی برای اجتهادش و اجر و ثواب دیگری برای رسیدن اجتهادش به حق و درست؛ چراکه در رسیدن به حق، هم اظهار به حکم حق است و هم عمل به آن. و اگر در اجتهادش به خطا رفت، برایش یک اجر و ثواب است و خطا برایش مغفور است؛ چراکه حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «إذا حکم الحاکم فاجتهد ثم أصاب فله أجران، و إذا حکم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر» (بخاری، [بی تا]: ص ۷۳۵۲؛ نیشابوری، ۱۳۲۹-۱۳۳۴: ص ۱۷۱۶، من حدیث عمرو بن العاص) وقتی حاکم حکم کند، پس اجتهاد کند [تمام تلاشش را برای به دست آوردن حکم به کارگیرد] سپس حکم او درست باشد، پس برایش دو اجر است و زمانی که حکم کند و اجتهاد کند سپس حکمش خطا باشد، پس برایش یک اجر است» و اگر برای مجتهد حکمی معلوم و ظاهر نشد، برایش واجب است که توقف کند و در این هنگام از باب ضرورت، تقلید بر او جایز است»^۳ (ابن صالح العثیمین، ۲۰۰۱: ص ۶۷).

گفتنی است مالکی‌ها بیش از سایر مذاهب، از این میدان جدال در مسائل اجتهادی به دور بوده‌اند (الزحیلی، ۱۹۸۶: ج ۱، ص ۱۱۵۶).

مجتهد و اقسام آن از دیدگاه حیدری و ابن عثیمین

ابن عثیمین در تعریف «مجتهد» می‌گوید: «المجتهد من بذل جهده لذلک: مجتهد کسی است که تمام تلاشش را برای به دست آوردن حکم خدا به کارگیرد» (ابن صالح العثیمین، ۲۰۰۱: ص ۶۶). «لذلک» یعنی استنباط احکام از ادله شرعی آن؛ ولی درباره اقسام آن بدون هیچ‌گونه دسته‌بندی و توضیحی رد می‌شود (ابن صالح العثیمین، ۲۰۰۱: ص ۶۶). در مقابل حیدری ضمن تقسیم‌بندی انواع اجتهاد، در تعریف «مجتهد» می‌نویسد: «اجتهاد بر دو قسم است: مطلق یا متجزی. مجتهد مطلق کسی است که به استنباط همه احکام شرعی از راه دلیل‌های واضح و آشکار آن آشنا باشد. مجتهد متجزی هم کسی است که به استنباط برخی از احکام از منابع آشنا باشد. اینکه ما در تعریف مجتهد مطلق و متجزی

قید «الجلية» را آوردیم، برای بیرون کردن آن دسته از دلیل‌هایی است که مشکل بوده و از نظر مجتهد، تدافع و تعارض داشته است و در نتیجه فتوادادن از طریق این ادله، نیز مشکل بوده و احتیاج به تأمل دارد. اما اینکه مجتهد نمی‌تواند از آن دلیل‌های مشکل به طور قطع و جزم حکم صادر کند، ظاهراً به اجتهادش ضرری نمی‌رساند؛ زیرا در صورتی که وی به استنباط بیشتر احکام آشنا باشد، از نظر عرف صحیح است که بگوییم او به استنباط احکام آشنا است؛ چون قصور از طرف مجتهد نبوده است، بلکه قصور فقط از ناحیه خود دلیل است»^۴ (حیدری، [بی‌تا]: ص ۳۱۵).

امکان وقوع اجتهاد مطلق از نظر حیدری

حیدری مطلبی درباره امکان وقوع اجتهاد مطلق که محل شبهه برخی از علمای سلفیه قرار گرفته است، می‌آورد و می‌گوید: «سپس اینکه در زمان ما اجتهاد مطلق بدون شک و شبهه، ممکن بوده و واقع هم شده است، همچنان که اجتهاد متجزی نیز ممکن بوده و واقع شده است؛ زیرا اولاً امکان ندارد اجتهاد مطلق یک دفعه حاصل شود، بلکه اجتهاد مطلق به تدریج حاصل می‌شود و معنای «تجزی» در اجتهاد نیز همین است. ثانیاً ظواهر الفاظ برای کسی که با آنها آشنا و آگاه بوده، حجت است و آیات و روایات از جمله ظواهر است که در حق هر انسان آشنا به آن حجت است. حداکثر این است که نیاز به بررسی و جستجوی معارض آن است؛ حال آنکه فرض این است که مجتهد متجزی توانایی جستجوی آن معارض را نیز دارد»^۵ (حیدری، [بی‌تا]: ص ۳۱۵).

در اینجا باید دو نکته را متذکر شد؛ اول: برخی از فقهای شیعه و سنی اجتهاد متجزی را پذیرفتنی نمی‌دانند، مثل محقق اردبیلی یا دست‌کم برای اجتهاد متجزی اشکالاتی وارد می‌کنند (نک: ذاکری، ۱۳۷۵: ص ۱۷۱ - ۲۱۰)؛ دوم: دیگر اشکالی که بر اجتهاد متجزی گرفته‌اند اگر وارد باشد، لازم می‌آید اجتهاد مطلق نیز اشکال داشته و محال باشد.^۶

حجیت فتوای مجتهد متجزی در حق خود او از نظر حیدری

مطلب دیگری که از دیدگاه حیدری بررسی شده است، این است که «ثم هل تكون فتواه حجة علی نفسه؟ آیا فتوای مجتهد متجزی در حق خود او حجت است؟» (حیدری، [بی تا]: ص ۳۱۵). وی در جواب می‌نویسد: «اظهر آن است که فتوای مجتهد متجزی برای خودش حجت است؛ زیرا او در رأی خود به حکم مسئله عالم بوده و کسی که علم به حکم داشته باشد، لازم است به آن عمل کند. بنابراین نیازی نیست که وی برای جایز بودن عمل به فتوای خود به مجتهد مطلق رجوع کند و در نتیجه ظاهراً سخن برخی که می‌گویند شناخت حکم و حجیت داشتن آن در حق مجتهد متجزی محال است، سخن ضعیفی است. اما چون خطاب‌های احکام متوجه عموم مردم بوده و به مجتهدان مطلق اختصاص ندارد، هر کس که حکم را در حق خود بفهمد، باید از آن اطاعت کند. اما اینکه آیا حکومت و قضاوت مجتهد متجزی نیز نافذ است، مجتهد متجزی نمی‌تواند عهده‌دار منصب حکومت شود؛ زیرا اخباری که مربوط به انتصاب فقیه برای حکومت و قضاوت است، ظهور در مجتهد مطلق، نه متجزی دارد. البته دور نیست که شامل مجتهدی بشود که در اکثر احکام مبتلابه دارای اجتهاد است»^۷ (حیدری، [بی تا]: ص ۳۱۵ - ۳۱۶).

ابن عثیمین درباره مطالب فوق سکوت می‌کند و به این مطلب به اجمال اشاره می‌نماید: «والاجتهاد قد یتجزأ فیکون فی باب واحد من أبواب العلم، أو فی مسألة من مسائله: اجتهاد گاه به صورت تجزی است؛ پس ممکن است در یک باب از ابواب علم یا در مسئله‌ای از مسائل باشد» (ابن صالح العثیمین، ۲۰۰۱: ص ۶۷).

نکته مهم دیگر در باب انواع اجتهاد و مجتهد، این است که بعد از رسمیت یافتن مذاهب اربعه و سدّ باب اجتهاد در تشخیص احکام شرع در میان پیروان مذاهب، انواع دیگری از اجتهاد پیدا شد (الزحیلی، ۱۹۸۶: ج ۱، ص ۱۱۵۶) که عبارت‌اند از:

۱. مجتهد مطلق مستقل (مجتهد شرع)، مانند ائمه مذاهب اربعه.
 ۲. مجتهد مطلق غیرمستقل (مجتهد منتسب)، مانند شییبانی از اصحاب ابوحنیفه. در این باره امکان مخالفت با امام مذهب در فروع وجود دارد، ولی در اصول این امکان مخالفت وجود ندارد.
 ۳. مجتهد مقید (مجتهد در مسئله یا مجتهد تخریح)، مانند سرخسی بر مذهب ابوحنیفه که اینها در اصول و فروع برخلاف امام مذهب نبودند و فقط در مسائل جدید بر اساس همان اصول و فروع اجتهاد می‌کردند.
 ۴. مجتهد ترجیح (اصحاب ترجیح)، مانند علی بن ابی‌بکر مرغینانی که کار اینها فقط در حد شناخت ترجیح برخی روایات یا اقوال بر دیگری بود.
 ۵. مجتهد فتوا، مجتهدی که حکم شرعی واقعه را می‌فهمد و نقل می‌کند، چه اهل استنباط باشد یا اهل تخریح و ترجیح (الزحیلی، ۱۹۸۶: ج ۱، ص ۱۱۵۶).
- وهبه الزحیلی در ادامه می‌گوید: «افتاء غیر از اجتهاد است و مفتی می‌تواند مجتهد باشد و خود حکم شرعی را استنباط کند و می‌تواند اهل تخریح یا ترجیح باشد و حکم شرعی را بر اساس شناختی که از مذاهب فقهی خاص دارد بیان کند» (الزحیلی، ۱۹۸۶: ج ۱، ص ۱۱۵۶).

شروط اجتهاد از دیدگاه ابن عثیمین

ابن عثیمین برای اجتهاد شروطی را بیان می‌کند و می‌گوید:

برای اجتهاد شروطی است که عبارت‌اند از:

۱. مجتهد ادله شرعی لازم برای اجتهادش را بداند، مثل آیات الاحکام و احادیث احکام.
۲. مجتهد آنچه را متعلق به صحت حدیث و ضعف آن است بداند، مثل علم به اسناد حدیث و رجال آن و غیره.

۳. مجتهد ناسخ و منسوخ و مواقع اجماع را بداند تا به وسیله منسوخ حکم نکند یا مخالف با اجماع فتواندهد.

۴. مجتهد ادله‌ای را که به وسیله آنها حکم نیز مختلف می‌شود از تخصیص و تقیید و مانند آن بداند تا حکم به مخالف اینها ندهد.

۵. مجتهد لغت و اصول فقه و آنچه را متعلق به دلالات الفاظ است بداند، مانند عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و مانند آنها تا به آنچه اقتضای آن را دارد حکم کند.

۶. مجتهد دارای قدرتی باشد که به وسیله آن بتواند از ادله احکام، استنباط احکام داشته باشد^۸ (ابن صالح العثیمین، ۲۰۱: ص ۶۷).

حیدری در این باره هیچ مطلبی مطرح نکرده است.

نتیجه

باید اذعان کرد سلفیه و وهابیت دارای اجتهادند؛ اما اجتهادشان نازل‌ترین نوع اجتهاد است. همچنین نمی‌توان اجتهاد این گروه را همان اجتهاد اصطلاحی نزد اصولی‌ها دانست، بلکه اجتهادشان نوعی اخباری‌گری و ظاهرگرایی است. با مقایسه دیدگاه ابن عثیمین از علمای سلفیه و حیدری از علمای امامیه، می‌توان به مشترک بودن دیدگاه هر دوی آنها در تعریف اجتهاد پی برد؛ اما در سایر شرایط که علما برای اجتهاد ذکر کرده‌اند، مطلب خاصی از باب اشتراک دیده نمی‌شود. البته ابن عثیمین چند شرط برای مجتهد به اختصار بیان می‌کند. اما سلفیه به معنای عام، در میان منابع بیشتر با نصوص قرآن و سنت سروکار دارند و استفاده از سایر منابع اجتهاد و حتی اجتهاد در نصوص قرآن و سنت، به ندرت از آنها دیده می‌شود. به عبارت دیگر، محدوده اجتهاد نزد وهابیت، ظواهر آیات و روایات را دربر می‌گیرد.

پی نوشتها

١. «قال محمد بن عبد الله بن المنادى: سمعت رجلاً يسأل احمد اذا حفظ الرجل مائة ألف حديث يكون فقيهاً؟ قال: لا، فمائتى ألف حديث؟ قال: لا، قال فثلاث مائة ألف؟ قال: لا. قال: فأربع مائة ألف؟ قال: بيده هكذا و حرك يده».
٢. «علماء الدعوة يصرحون فى أن مذهبهم فى أصول الدين مذهب أهل السنة والجماعة و فى الفروع على مذهب أحمد بن حنبل... والمذهب الحنبلى، أذى يتبعه الشيخ وأتباعه، يدعو تلاميذه إلى الاجتهاد بل هو أسبق المذاهب الإسلامية إلى العودة نحو الاجتهاد، لذلك خرج منه علماء مجتهدون بارعون و على رأسهم شيخ الإسلام ابن تيمية».
٣. «يلزم المجتهد أن يبذل جهده فى معرفة الحق، ثم يحكم بما ظهر له فإن أصاب فله أجران: أجر على اجتهاده، و أجر على إصابة الحق؛ لأن فى إصابة الحق إظهاراً له و عملاً به، و إن أخطأ فله أجر واحد، والخطأ مغفور له؛ لقوله صلى الله عليه و سلم: «إذا حكم الحاكم فاجتهد، ثم أصاب فله أجران، و إذا حكم فاجتهد، ثم أخطأ فله أجر». و إن لم يظهر له الحكم و جب عليه التوقف، و جاز التقليد حينئذٍ للضرورة».
٤. «و هو إما مطلق أو متجز، فالمجتهد بالاجتهاد المطلق: «هو العارف باستنباط جميع الأحكام الشرعية من أدلتها الجلية» والمتجزى: «هو العارف باستنباط بعضها كذلك». و إنما قولنا (الجلية) لإخراج الأدلة المشككة التى تتدافع عند المجتهد فيستشكل من الفتيا معها و يتأمل، و لا يضر ذلك فى اجتهاده ظاهراً لأنه يصدق عليه عرفاً أنه عارف باستنباط الأحكام إذا كان عارفاً باستنباط معظمها، و إن القصور ليس من جهته، و إنما هو من اشكال الأدلة».
٥. «ثم إنه لا إشكال و لا ريب فى إمكان الاجتهاد الأول فى هذه العصور و تحققه، كما لا إشكال فى إمكان الثانى و تحققه، لأن المطلق لا يمكن حصوله دفعةً، بل شيئاً فشيئاً و هو معنى التجزى، و لأن ظواهر الألفاظ حجةٌ فى حق كل عارف بها، و حجية الآيات و الأخبار مطلقة لكل عارف بها، غاية الأمر يحتاج إلى البحث عن المعارضات لها و المفروض ان المتجزى متمكن من ذلك».
٦. اين اشكال در دروس خارج اكثر فقهای فعلی امامیه جواب داده شده است.

٧ . «الأظهر الحجية، لأنه عالم بالحكم في رأيه والعالم بالحكم يلزمه العمل به. فعلى هذا لا يحتاج إلى رجوعه إلى المجتهد المطلق في جواز عمله بفتوى نفسه، فقول بعضهم أن المتجزى محال أن يعرف حكم نفسه بعيد ظاهراً بعد ما كانت خطابات الأحكام متوجهة إلى الناس عامة لا إلى أرباب الإجتهد المطلق خاصة، فكل أحد عرف حكمه يلزمه امتثاله. أما نفوذ حكومته فالظاهر العدم لظهور أخبار نصب الفقيه حاكماً في المجتهد المطلق. نعم، لا يبعد شمولها للمجتهد في معظم الأحكام العامة البلوى».

٨ . «للإجتهد شروط، منها:

١. أن يعلم من الأدلة الشرعية ما يحتاج إليه في اجتهاده كآيات الأحكام وأحاديثها.
٢. أن يعرف ما يتعلق بصحة الحديث وضعفه؛ كمعرفة الإسناد ورجاله، وغير ذلك.
٣. أن يعرف الناسخ والمنسوخ ومواقع الإجماع حتى لا يحكم بمنسوخ أو مخالف للإجماع!
٤. أن يعرف من الأدلة ما يختلف به الحكم من تخصيص، أو تقييد، أو نحوه حتى لا يحكم بما يخالف ذلك.
٥. أن يعرف من اللغة وأصول الفقه ما يتعلق بدلالات الألفاظ؛ كالعام والخاص والمطلق والمقيد والمجمل والمبين، ونحو ذلك؛ ليحكم بما تقتضيه تلك الدلالات.
٦. أن يكون عنده قدرة يتمكن بها من إستنباط الأحكام من أدلتها».

كتاب نامه

ابن تيمية، محمد بن عبد الحليم (١٤١٦ ق)؛ مجموع فتاوى؛ تحقيق: مروان كجك؛ الطبعة الاولى، مصر: دار الكلمة الطيبة.

ابن صالح العثيمين، محمد (٢٠٠١ م)؛ الاصول من علم الاصول؛ اسكندريه: دار الايمان، نسخته الكترونيكي.

بخاري، محمد [بى تا]؛ الصحيح؛ بيروت: دار ابن كثير.

جوزى، ابن قيم [بى تا]: أعلام الموقعين؛ قاهره: دار الحديث، نسخه الكترونيكى.
حيدرى، سيد على نقى [بى تا]: اصول الاستنباط فى اصول الفقه و تاريخه بأسلوب جديد؛ قم: مركز
مديريت حوزه علميه قم.

ذاكرى، على اكبر (١٣٧٥ ش)؛ «تجزى در اجتهاد از دیدگاه محقق اردبیلی»؛ كاوشى نو در فقه اسلامى؛ ش.
الزحيلي، وهبه (١٩٨٦ م)؛ علم اصول الفقه الاسلامى؛ دمشق: دار الفكر.
سلمان، محمد بن عبد الله بن سليمان (١٤٢٢ ق)؛ دعوه الشيخ محمد بن عبد الوهاب و أثرها فى
العالم الإسلامى؛ الطبعة الاولى، رياض: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، نسخه
الالكترونيكى.

عاصمى نجدى، عبد الرحمن بن محمد (١٤٢٥ ق)؛ الدرر السننية فى الأجوبة النجدية؛ الطبعة السابعة،
[بى جا]: [بى نا].

كثيرى، سيد محمد (١٤٢٩ ق)؛ السلفية بين أهل السنة والإمامية؛ ج دوم، قم: مؤسسه دائرة المعارف
فقه اسلامى.

محمد نصير، آمنه (١٤٠٣ ق)؛ الشيخ محمد بن عبد الوهاب؛ الطبعة الاولى، بيروت: دار الشروق،
نسخه الكترونيكى.

نيشابورى، مسلم بن حجاج (١٣٢٩-١٣٣٤ ش)؛ صحيح مسلم؛ مصر: دار الطباعة العامة.